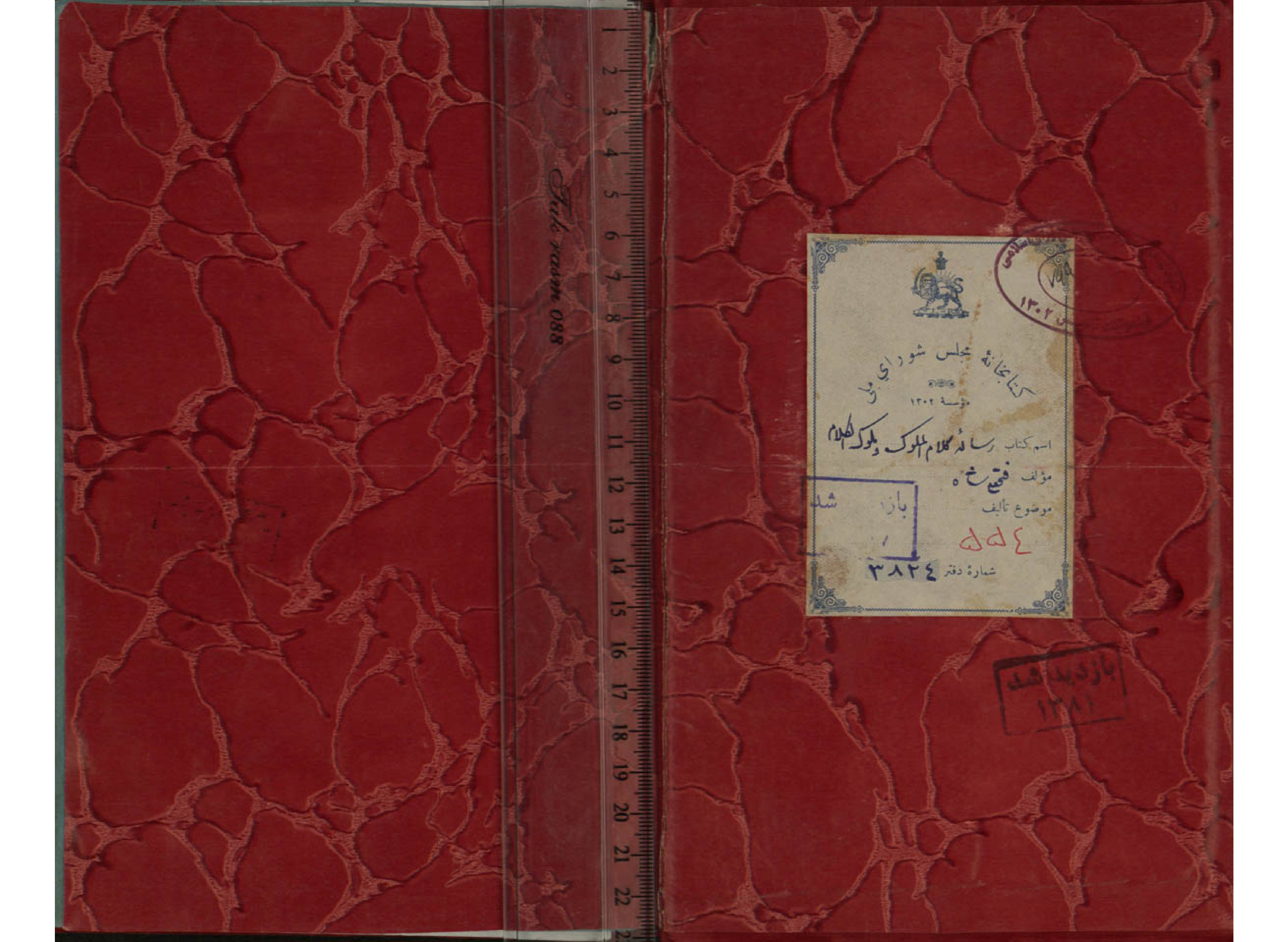
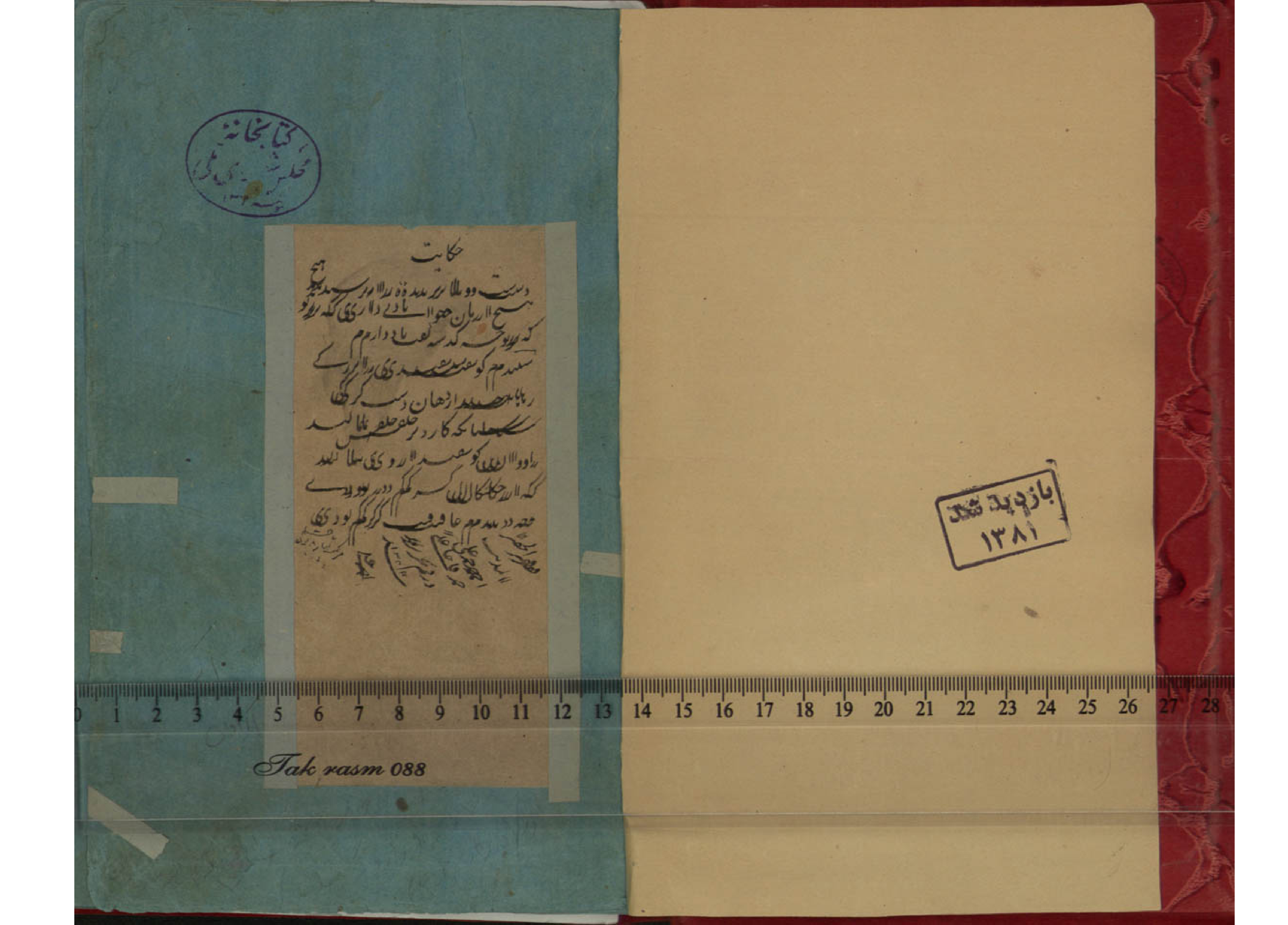

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۵



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب رسالهٔ کلام الملوک ملوک الکلام
مؤلف فتحعلی شاه
موضوع تألیف
۵۵۴
شمارهٔ دفتر ۳۸۲۴
بازدید شد
۱۳۸۱
Filik rasm 088


کتابخانه
مجلس شورای ملی
حکایت
بازدید شد
۱۳۸۱
Tak rasm 088



بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا ذا الجود و المجد و العلى
تباركت تعطي من تشاء و تمنع

تحسین و درود و مر تحسین صد و درود و رود
عرصه شهود احمد محمود صلوات الله علیه و آله
و اوصیائه الغر الاثنی عشر منت و سپاس
بخشنده نعمت و بخشاینده نقمت را سزد

و بس که بیش از انعام عام و احسانهای تام
که گدا و شاه را در آن یکسان خواست ارزانی این
جان دریغ داشت و نه از زبان ها گرفت دات
همانا چون نام مزیتی دیگر مزید شماره او دون
از عدد و شماره کرامت فرمود که با هزار
چون زبان شکری از آن شو اگر دانگی ما را
ذره ادای چندین هزاران چه زبان افتد
الهی انت کما اثنیت علی نفسک و قلت
و هو لک الحق ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها
از آنجا که پیغمبر پاک و برگزیده لولاک بر شان
رحمت و اذاعه نعمت در کتاب مسطور مامور

آمد که واما بنعمة ربک فحدث و اظهار انواع
آلای شکر شمرد زیرا که اگر نعمت نشناسد
شکر را نشاید و از آنکه شکر نشاید نعمت نپاید تا
رانجاب در متابعت خطاب و مطاوعت کتاب
واجب که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
چنانچه از فواضل احسان و فضایل انعام
مخصوص خصایل و شمایل ما داشت
که بدان آیات ذات ما را از ممکنات
افزون خواست با کمال اعتراف بعجز از احصای
آن بمدلول المیسور لا یسقط بالمعسور امهات
آن آیات و خلاصه آن بینات بی تکلف

منشیانه و تصلف مترسلانه بر حسب تقریر دلپذیر
زبان خامه صاحب دیوان رسایل بر این
لوحه اشارت تحریر رفت که ببینند کان
حاضر را تذکرتی و آیندگان غایب را
تفکری حاصل آید چه تا بدانند این خداوندان ملک
گزینی خلق است دنیا یادگار هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق نخست گوهر پاکم منش
از آلایش آب و خاک از صلب پاک ترک ابن
یافث بن نوح تا زمانی که مقتضی ظهور گشت
تا بابشان حالا بحال تکمیل تربیت پذیرفت
تفصیل این اجمال آنکه ایل جلیل قاجار از زمان

میمون آق قویونلوی ترکمانیه و آن قبیله جلیله
از اولاد ترک بن یافث بن نوح که بیافث
اغلان مذکور و بکثرت اولاد و احفاد مشهور
قبایل و عشایر نتیجه یک نسل و فرع یک اصل
از و منشعب گشته پس از تسخیر ممالک شرق
و شمال در ترکستان و چین و سقلاب و ختا و ختن
جای گیر شدند دو طایفه از ان ملقب باق قویونلو
و قرا قویونلو اکثری از بلاد روم و شام
و دیار بکر بحیطه تملک و تصرف در آورده
بعزیمت ایران مصمم در اندک زمان ایران را
مسخر و انرا به قسمت کردند که متون تواریخ

و بطون اخبار از آثار و کردار سلاطین
با اقتدار آن دو طایفه جایگه و حاویست
جمعی در تبریز و گنجه و ایروان ساکن
و رایت سلطنت در ممالک آذربایجان
و گرج و عراق و فارس افراخته آبای کرام
و اجداد او با عدل و داد و ما در استرآباد
و گرگان بعد از استیلای بر ترکمانان دشت
قپچاق تکن و بهره در مرو شاهجان
توطن جسته برا کثری از بلاد خراسان حکمران
و فرمان روا شدند شاهقلیخان بن رحیم خان
که سرخیل آن انجم بود پس از انقضای

مدت حکمرانی ازین جهان فانی درگذشت زمام
اختیار را آنجناب بفرزند ارشد فتحعلی خان
بازگذاشت او امیری بود پادشاه نشان
بمعاضدت شمشیر و مساعدت تدبیرش
دولت علیه صفویه را استقامت و استحکامی تمام حاصل
بود پس از شهادت او مظهر جلال خداوند
قهار نادرشاه افشار چندی بهتک و فتک
و حرق و خرق ممالک ایران و ترکستان
و هندوستان آشوفته آیانرا ویران کرده
درگذشت بر حسب قاعده روزگار مصرع بنوبتند
ملوک اندرین سپنج سرای نوبت سلطنت بموروث

محمد حسن خان فرزند رشید خان سعید رسید او
پادشاهی مؤدب نفس مجرب عقل بود خصائل
ملکی با کمال انسانی جمع داشت بطیب خلق و ز
خلق و عقل کافی و عدل وافی در اندک مدت
ممالک عراق و فارس و آذربایجان چون
قلوب جمهور ناس مسخر و مغلوب ساخت
پس از انصراف مهلت و انصرام مدت
بر عادت زمانه ناپایدار زمانش بسر آمد
و زمانه پدر بصمان پسر آمد و از آن پادشاه
هفت پسر خلف ماند هر یک در اقتحام و اصطلام
مقاتل لشکری و مقابل کشوری پدر نامدارم

چنیقلی خان ملقب بجهانسوز شاه عمم تاج
دارم محمد شاه که در روضهٔ رضوان قرار و دم
بدم رحمت یزدان بر روح پاکشان نثار باد
اختر یکبرج و گوهر یکدرج در عرصهٔ ممالک
شاهان تخت و تاج و از سلاطین زمان ستماند
رخت و باج مانند یوسف و بن یامین از یعقوبیان
محسود برادران گشتند بدین اختلاف چندی
امور سلطنت و استیلای بر ممالک مهمل و کار
دولت و ملکت مختل ماند اختر بخت ایرانیان
تیره و دشمنان چیره گشتند زناد ظلم و عناد
زندواری و چهرهٔ عدل و انصاف در پرده

تواری ماند عمم تاج دارم در شهر شیراز
چون بیژن اسیر چاه و پدر شمشیر گذارم تا از خاک
بجایش نشاند مغفر بسر بر تاج زرنگار و کمند
بر حمایل گهر نطاق شمشیر بر کیانی کمر بندد زین
بر خسروانی بستر برگزیده و بستان و استانهای
مردی و مردانگی در روزگار بیادگار گذاشت

بیت روز و شب پی رزمش نه روز بود و نه شب
ز ماه جور پی رزمش نه خواب بود و نه خور
بجای کی و دلیری چو خسرو از زند
اگرچه بود پشنگ و اگرچه رستم زر
همیشه تیرش پیش از خیال در دل خصم

بفرق تیغش پیش از نهادن مغفر
عاقبت بهمان اختلاف شهادت سعادت
یافت پس از تبدیل چندی از لیل و نهار
وتحویل این دو شتا بنده چهار مصرع
اقبال را بوعده وفا کرد روزگار کریمخان
زند که باعث آن کار ناپسند بود از ادمان
شراب و ایمان خراب چون نقش بر آب
وموج سراب از هستی ناچیز ماند از تخت بخته
رفت و از گاه بخاک سیاه خفت بیت
از محاق قضا برون شد ماه
ور عزی خطر برون شد شاه

غم ما ندارم از شهربند شیراز چون شهباز تیزجناح
آشیان بپرواز آمد و واجبه راه مازندران
گرفت در سالیانی چند ممالک ایران
از سد دربند الی خجند مسخر کرد و کمشان
دولت و مملکت مدمر ساخت و او پادشاهی
بود با لطف شدید و طیش سدید عزمی ثابت و حزمی
متین و قهری مفرط و حلمی نافذ و رایی صایب و اندیشه ثاقب
داشت چون گوهر ما را که حاصل مقصود جهان
وخلاصه مطلوب جهانیان و پروردهٔ اقبال
و بخت و شایان تاج و تخت بود نوبت ظهور
نزدیک گردید پدران دیک ما را روز رو

۷

شوکت و اقتدار و بخت و اقبال پیش
منصه ظهور میرسید چنانچه شاه قلی خان معظم
این اقبال گشت و پدر نامدارم شمس این آمال شد
و عم تاجدارم مکمل اسباب سلطنت و اجلال
تفصیل این اجمال و کردهای آن پادشاه
افراسیاب جلال در تاریخ محمد شاهی مشروح
و مضبوطست در سال یکهزار و دویست یازده ۱۲۱۱
هجری مسخر ممالک گرجستان و بردع و ارمن
عزیمت ملوکانه کرد پس از استخلاص آن
ممالک و استرخاص معابر و مسالک بگشودن
شوشی حصار که دست اجل از جیب ساکنین

آن قلعه کوتاه و وقتیکه آن انوشتی تابش مهر و ما
بود عزم جزم و برحسب تقدیر ترک حزم
کرده پس از تصرف آن صخره صما و قله شما
از مفسدت و مکیدت ق خان کرد شقاقی
که در پایه تخت خلافت بمزید قرب و اعتبار
مخصوص بود و نظلم سه ۳ کافر نعمت مردود
در ذی الحجه الحرام ۱۲۱۱ بدرود تاج و تخت کرده شهید
سعید از این جهان فانی رخت بدار جاودانی کشید

نظم

فرو رفت خورشید او در مغاک
فرو خفت آن خسروی تن بخاک
سرا جو رخشت بالین نهاد و

جهان را چنین است آیین و داد

جهانا مپرور چو خواهی درود

چو می‌بدروی پروریدن چه سود

روانش بخلد اندرون شاد باد

جهان از جهان دار آباد باد

لشکریان پراکنده و لشکرخدایان

دل از جان برکنده بجانب دارالخلافه طهران

راه و بیراه دشت و کوه پیمودن گرفتند

صادق خان تاج و تخت و کلاه سلطنت

رایگان و اسباب تجمل و شوکت بغنیمت یافته

خیال سروری و کشورگیری بدماغش جای گیر شد

غافل از این معنی **مصرع** نه هر سری بکلاهی

سزای سرداریست بسراب تزویر با غرور سراب

و شرور شراب با احتشاد لشکر و اجتماع عسکر تهیهٔ

سلطنت درست خزاین و امتعهٔ بزرگ و واقعهٔ

موحش در دارالملک فارس بمجامع دولت

و مسامع حضرت رسید کیخسرو آسا **بیت**

دلی پر ز درد و سری پر ز کین

بخونخواهی شاه ایران زمین

با معدودی چند از سران سپاه و خاصان

درگاه روی بتختگاه ری آوردیم چهل روز

راه کمتر از ده روز بپایان رسانیدیم

صادق خان با شصت هزار لشکر بعرصهٔ
قزوین رسید پیش از آنکه استحکام مراکب
و استحکام متاعب را توقفی افتد
چهار هزار کس از منهزمین شوشی شکسته و خسته
بهم در پیوسته خدا را یاد کردیم و ازو در
خواسته داد شدیم در آن هنگام آفتاب
در دل اسد جگر شیر میسوخت مرکبان زانعل در
آتش تو دو سنان نیزه شعله سرکش چون
شهاب بر شیطان و برق برکتان صاعقه بر کیاه بر او
تاختیم ظفر یافتیم تخت و کلاه ازو باز پس ستدیم و آن
سه مرد گناه را بآتش سوختیم بر تخت

سلطنت با شوکت جم بر جای عم نشستیم بیت

بفر فریدون برافراز گاه
ابا یاره و خسروانی کلاه
بدیهیم شاهی سر افراختیم
بگیتی ره و رسم نو ساختیم
ز شاهان گیتی گرفتیم باج
نهادیم از سر دهقان خراج

رواق ایوان بطاق کیوان سودیم از کلاه
با آفتاب و ماه افزودیم بعزمهای جازم
و حزمهای حازم کشورها کشودیم و لشکرها شکستیم
زبر دستان زیردست آوردیم و برزبر

دبستان بخشایش کردیم در پنج سال بدایت
سلطنت از منتهای کرج و ارمن تا اقصای
غزنین چهار ماهه راه طولاً و از کنار عمان تا لب
بحر خزر دو ماهه راه عرضاً بسطوت ملوکانه
قاهره مسخر از عدل کامل و رافت شامل
غواشی ظلم و بیداد از حواشی مملکت مرتفع
و پای تعدی از عرصه جهان منقطع داشتیم
نوباوگان باغ سلطنت و پروردگان حجر خلافت
یعنی شاهزادگان با عدل و داد بر قاعده
و پاسای عدالت و انصاف تا کشور آبادان
و معمور دارند و همت بر حفظ حدود و ثغور گمارند

در هر شهری شهریاری و در هر عرصه
شهسواری گماشتیم رخنه اطراف کشور و ثلمه
اکناف مملکت از تمکن و تمکین ایشان حصنی حصین
و سدی متین یافت رواج مذهب منیف
جعفری و مزاج ملت حنیف اثنی عشریه
که از پس صاحب شرع متین و ناظم مناظم
دین مبین صلوات الله علیه و آله اجمعین
با غلوطه جمعی از عبده هوی و کفره بدی
کاسد و فاسد و نامنتظم افتاده بدان
سان که ارباب تواریخ از صدر اسلام
تا این عهد سعادت قرین فرجام در احوال خلفای

خود غوری تمام کرده سلاطین و حکمرانان جهان را
باختلاف مذاهب و اتفاق معایب و مثالب
و ارتکاب ملاهی و ملاعب ستوده اند
که دین بدنیا داده عاقبت دنیا را جای
خود بار نهاده مصرع گذاشتند و گذشتند و
آمدند و شدند ۞ بخت احیای مراسم شریعت
غرا و ابقای قواعد ملت بیضا سر دفتر روز
نامه دولت و اقبال ساخته در رونق و رواج
و اصلاح مزاج دین و ملت جهدی بلیغ و جدی
موفور نمودند و لازمه انام بدست ائمه اسلام
نهادیم در همه بلدان مساجد و مدارس و معابد

بر پا داشته مفتیان مجتهد و مقتدایان متعبد
عالمان مفید و طالبان مستفید بارشاد و عباد
در اصلاح معاش و معاد مستقر و وظایف
و ادرارات بمؤنه ایشان زیاده از ینک
کرور مقرر و مستمر داشتیم کشور از عدل و داد
آباد و لشکر از بذل سیم و زر دلشاد
پس از چندی صیت تغلب و تسلط روس در
ممالک روم و فرنگ عالم گیر شد ولی
محروسه ایران از آن فتنه خوابیده مأمون
و مصون از شورش فتنه لعن الله من ایقظها
سرحدنشینان گرج و ارمن و فتنه جویان قفقاز

و قرار سبب ارتباط مذهب و اختلاط شهرت
که الکفر ملة واحدة کفره لجوج روس را چون قوم
یاجوج از سد دربند و حد البرز کوه بنواحی
مملکت آذربایجان راه دادند این بلای ناگهان
و قضای آسمان که سد سدید رد و رد شان
کرد بجزیره خیر رخ خود کشیدند دفع آن ماده
حادثه و دفع آن عارضه حادثه تیغ تیز
و خنجر خونریز نافع و ناجع یافتیم با لشکری
گران بیکران و آلات و ادوات
شایان شاهان جهان ستان **بیت**
فراخای صحرا و بالای کوه

بزر سیم پایان شان در ستوه
چون سیل منحدر که از فراز بنشیب
تازد بدفع و رفع آن گروه عنان عزم
گشادیم این زحمت رحمت الهی و این معادات
از سعادات نامتناهی ذات توفیقات خاص خود شمردیم
چون از زمان غیبت امام علیه السلام
تا اوان این دولت مسعود از احکام شرعیه تکلیف
جهاد مرعی ماند **مصرع** این کار دولتست همی تا کرا رسد
آفتاب این موهبت بروزگار دولت ما تافته
درجه رفیعه المجاهدون فی سبیل الله یافتیم تشکرا
این سعادت در حفظ بیضه اسلام همت و

هفت ساله مجاهدین دین با عبده اصنام
مکاوحت و مکافحت و منازعت و مقارعت
و مطاولت و مقاتلت در پیوسته در دار و رد و
طرد و بند و احتراز بر دشت ناحیل و نهار
و خزان و بهار از کارزار نیاسودیم
از خون کشتگان آب رود ارس و کر مضاف
و مضیف دد و دام از جثه خبیثه ایشان عرصه مصاف
۱۲۴۲
آوردیم در سال که هزار و دویست چهل و دو
هجری کفرهٔ روس قدم تجاسر پیش نهادند
مجاهدان ایران در بذل نفس پس مردی
پیش کردند مواعید صادقه و من یقاتل فی

سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا
عظیما آیین و کیش و سرمایه امید خویش ساختند
فتح و شکست یکسان و مرگ را مایه حیات
جاودان دانستند پس از طول مدت خونریزی
مفرط و ضروب و حروب مفجع دریغ داشتیم
که نفوس محترمه مسلمانان اگرچه در خدای تعالی نفس
طاهره از نفس شوم کافر از زیاده ادنی
و بر تکمیل کار رعایا که در فرمان خلیل با موال
و انفس امر رقیه ناقص نخواستیم الطایفه منحوسه
که بحرص و شره موصوف و مانوس اند
از صدمات دست و اندپاله ایرانیان ترک

سرکردند و طمع زر نبریدند و ده کرور زر نقد
از خزانهٔ عامره بوقایهٔ جان اسلامیان بذل
کرده طایفهٔ خبیثه را از مملکت بسرحد مملکت
خویش باز پس فرستادیم و انعقاد مصالحت
بشرایط اتفاق و مطاوعت این دولت
بسته شد که احکام محکم ما را چون قضای مبرم
گردن نهند و اوامر فرمان جلیل چون قربان
خلیل ممضی و مقبول دارند اسلامیان را
ذلیل نکردند و بار تکالیف ایشان را ذلول آید چون
کار جهاد بآخر رسید و روزگار پایدار سلطنت از قرن
اول بقرن ثانی سویست سلاطین اطراف سلطان

سلاطین علی الاطلاق و ملک الملوک
آفاقم خواندند محضر شاهنشاهیم بطغرای سیوالمالک
ما لا استحقاق مسجل ساد مست و مسالمت و مصادقت
و مکاوحت و مصالحت و مضافت با یکدیگر بمشورت واستعدان
امنای این دولت و وکلای این حضرت
موقوف و محول داشته قانون جهان
گیری و جهانداری از کتبهٔ دیوان اعلی
روزنامه برند و کارنامهٔ اعمال و کردار مملکت
و ملکت را بر دو قبول کارگذاران و کا
دانان عتبهٔ اجلال ما عرضه دهند نام
نامی ما را که آیت فتح و علامت برگتبه

رایات کتایب نگاشتند مثال تمثال بهائم
که صورت و صورکم فاحسن صورکم از
آشکار است خواقین ترک و هند بربار
و شاره نقش بستند و سلاطین روم و فرنک
بر باج و خراج رونق و رواج افزودند سفرا
و وکلا با هدایا و تحف از انواع طرایف
و ظرایف بدرگاه اعلی متوارد و متواصل
از نفایس امتعه و خصایص اقمشه اطراف
زربافت و ملابس دیبا و پشمینه کشمیر و موینه روس
از خز و جامه های مهلهل و سمور و جامهای
سنجاب و بلور جامه خانه مبارکه رشک قسطنطین است

و قصور و دور سرای معمور سلطنت مقصور که آیت
انه صرح ممرد من قواریر بران مقصور است
از صنایع بدایع و بدایع صنایع رشک نگار
خانه چین تفصیل این اجمال و تحقیق این احوال محرران
وقایع دولت و مورخان آثار خلافت
و شعرا و ادبای دربار سلطنت نظما و نثرا بکتب
و دواوین پرداخته اوان این شوکت
و اقبال آویزه گوش جهان ساخته اند
اکنون که سال هجرت علی هاجرها الآف التحیه
یکهزار و دویست و پنجاه ۱۲۵۰ و زمان سلطنت چهل و عمر
مبارک شصت و چهار دوره قمر و شصت و

یک گردش شمس است که بقرون متتابعه
متواصل و سلطنت جاوید متصل با دیگر آ
عمر دراز و سلطنت دیرباز مقصود و وامّا ما
ینفع الناس فیمکث فی الارض در شکستهای
کار ملک گشایش پیش کردیم و بخشایش مسکین
و درویش آوردیم رایت عدل و انصاف
بر آسمان افراشتیم و آیت جور و اعتساف
از صفحه روزگار برداشتیم جهان رونقی
تازه یافت و جهانیان از آرامش و آسایش
افزایش گرفت همچنان بخت را روی
در اقبال و تخت را پایه بر آسمان اجلال تکیه

با تقدیر مطابق و دمساز است و بخت جوان
یارای پیر موافق و انباز **بیت**
ملک مصونست و حصن ملک حصین است
منت او خدایرا که چنین است
فحمدا له ثم حمدا له از آلا و نعما نامتناهی که مخصوص
ذات و صفات ما داشت و بدان خصایص
از پادشاهان جهان و فرمان دهان زمانه
بدینک اختری برتری فرمود صفات
جلیه جمال و جلال و کمال است که بامتثال **آیه**
فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا
تکفرون در تجدید آن تجدید ذکر و تمهید شکر

میرود پس از جمال یوسف که او صف قلم صنع
بر صفحهٔ ابداع بدین گونه صورتی نگاشت
و نقشبند ازل در لوح ایجاد چنین نقشی نبست
شعر فلو انه فی عهد یوسف قطعت
قلوب رجال لا اکف نساء
در تناسب اعضا و تناسل اجزا
هر چه تعامل افتد صنعت کامل صانع بی‌اشتباه
ناقص باطل و ضایع ماند چه رو بماه و آفتاب
و مو بعنبر و مشک ناب و قد بسرو چمن و خد
بسوری و سمن عقل سلیم از آن اعراض جوید
و از گفتهٔ بدیع الزمان باعراض گوید شعر

یکاد یحکیک صوب الغیث منسکبا
لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا
والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت
واللیث لو لم یصد والبحر لو عذبا
و این رباعی نیز بفارسی فرو خواند رباعی
گر سرو چو قد تست رفتارش کو
ور غنچه چو لعل تست گفتارش کو
گیرم که چو روی تو بتابد خورشید
از مشک سیه زلف رخسارش کو
جمالی که آفتاب و ماه از دور
قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور بر و خوانند

حاضران ناظر از مطالعه آن مبارکه فتبارک
الله احسن الخالقین ورد زبان ساخته و مرد و
زن را در کوچه و برزن کرشمه حاش لله ما هذا
بشرا ان هذا الا ملک کریم زمزمه جان و جنان
نقاشان مانی نگار و چهره پردازان
زرکار از تصویر این صورت زیبا و شکل و شمایل
دلارا زینت کار رونق بازار شوق خریدار جویند
و صفحه خاطر از دیگر نقشها بشویند بیت

منظری منظر از ثواب غیب
مخبری مخبر از صواب غیب

روح مجسم عقل مصور رحمت ظاهر نعمت
حاضر بهشت خرم چشمه زمزم صورت
جمال معنی جلال در میدان و ایوان هنگام
بار و هنگامه گیر و دار مهر بذل قهر جدا
باره کرم و صاعقه نقم شعر فیمطر یوم الجود
من کفه الندی ۸ ویقطر یوم البأس من سیفه
الدم ۸ داد مظلومان و بیداد ظالمان
از سیاست عدل فتنه سوز ظلم گداز و حراست
فضل عاجز پرور ضعیف نواز موزی ضعیف
بار سلیمان نکشد و ماری بحیلت زیر شیطان نشود
ظلم از بیرون در او بانگ بدار است
و فتنه را آهنگ بدار البوار در مجلس انس و محفل

قدس باشتغال باعمال سلطنت واحتمال مهام
مملکت وعدم ممارست بکتب علمیه ومدارست
بتصانیف علمیه بمدلول العلم لا بکثرة التعلیم
والتعلم بل نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
خواجه انصاری در ترجمه آن گوید علم آن نیست
که از قلم خیزد علم آنست که الله در دل بنده ریزد
آنچه از تسهیل مشکلات وتحلیل معضلات وتفصیل
مجملات وتصریح محکمات وتوضیح متشابهات
از ملهمات خاطر وقاد وواردات ضمیر
قدوسی نهاد در مراتب ایقان وعرفان
تراوش گیرد نگارش پذیرد ومحققان عهد وافاضل

عصر بر مسایل پی برند وازان قواعد فواید حاصل
وحل مسایل کنند وباهتزاز خاطر وانبساط ضمیر را
با ندیمان خدمت وادیبان حضرت وقتی اگر
در نظم اشعار ووزن افکار وابکار اتفاق صحبت
والتفات صحبتی افتد بحکم دانایان سخن شناسان
که فصحای عهد وبلغای زمانند در زمان پیرایه
سخن وپیرایه انجمن ساخته از قصاید شاعرانه وغزلیات
عاشقانه ومثنویات عارفانه ورباعیات مشتاقانه
سفینه پرداخته بحمل سفاین از عمان ونیل
هند وروم ومصر ارمغان برند
بیت ما نا برده وپیش دریا بنهند

یعنی چو گهر دهی چنین باید داد

ملوک اطراف تحفه فرستند و غنیمت

یابند ملوک سلاطین در عنوان ان کلام الملوک

ملوک الکلام بر نگارند و بجا بجانه سپارند تا حل

عمان چه پیوندد نظم لولو خوشاب گنجینه در

جوف صدف خزد و از التماس غیرت آب شود

آویزه گوش صدف گردد از استماع آن

مدلول الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

از لولو مذاب اگر آب حسرت بدهان آرد

جای آن دارد و خوشه مرجان از شاخه فرو ریزد

ولی قدر ان ندارد قدروه فی سنبله شکر در شهند

از حلاوتش شیرینی بنی بارپس فرستد و نبات

مصر صورت نوعیه بنفس نباتی قهرا باز بخشد

و از قوه نامیه با همه حلاوت بطراوت نبات بهشتی

کلوا و ارعوا انعامکم راضی و قانع آید علی الجمله

زمزمه عاشقان هند و همه عارفان مصر

و غلغله صوفیان روم ع زان نظم دلکش است و

از ان لفظ دلفریب و نیز مزید کرامت را

قبول عامه که از الطاف نامه است زین و ثنا

شریف مخصوص داشت و آیه والقیت علیک محبة

منی بر ان منصوص اگر مختار ان مما لکند و تجار ان

مسالک در عالم رضای ما سر بدهند و با مو

ما بعالم بر ننهند بقای ما را اگر از جان گرامی تری نبد
بیار آرند و لقای ما را از دو جهان عزیز تری
جو بنده نثار بخشند روی سخن ما بر انسیان
و اسلامیان نیست ع که تیغ بر سر و سر بنده
وار در پیشند پرورده این نعمت جاویدند
و درم خریده این همت عالم گیر زجر خدمت
اجر نعمت شناسند سیاست قهرمانی را ربت
و کامرانی دانند ملل مختلفه در این مذهب مشتقند
مشرک و ملحد درین مشرب موحد که الهنا و الهکم
واحد راه خلافی درین مقصد نجویند و سخن
اختلافی درین مقصود نگویند ذالک فضل الله یؤتیه

من یشاء رحمت خدای جهان دادم این نوی
توانائی و فر شاهنشهی
عزیز و را ناز عزت روا است
جهان داند این ناز من از کجاست
بدان در چو روی نیازم دراست
جهان را از آن ناز من در خور است
چو نعمت نهادی فزون از قیاس
زبان هم بخشای بهر سپاس
قوله تعالی المال و البنون
زینة الحیوة الدنیا که مکان را منشی عظیم و موهبتی
جسیم است از ذراری پاک و دراری تابناک

تا این زمان آنچه در رقعهٔ مصاف ظهور رسید و در نقعهٔ
عفاف مستور صغیراً و کبیراً مصوناً عن الصغایر
والکبایر ازین چشمه زاینده و صلب فرازنده
دویست و پنجاه نفر فرزند و احفاد و بنابر کمینه از رو
سیصد بر شمرند متجدد آن نوماو ثنی و ثلاث
و رباع یزید فی الخلق ما یشاء اگر گاهی نادرکی
تباهی بیند فله عشر امثال همه روزه بار زو با درافتد

شعر
نجوم سماء کلما غاب کوکب
بدی کوکب تاوی الیه کواکبه

پشت دولت روی نصرت
عضد ملک معین ملت فارس میدان شجاعت

فارس بیضهٔ شریعت تا وسعت صدر و رفعت قدر
و همت بلند و بخت ارجمند برادر را شرط برابری بدانند
حفظ مراتب که دلیل بختیاری و دولت داری است
رعایت کنند در صورت اگر متعدد و متمایزند
در معنی متحد و ابنا زند محبت و موانست فزون
از حد نسبت و مصادقت و موالفت زیاده از درجهٔ
اخوت دارند

شعر
تجاورت القربی المودة بینهم
فاصبح ادنی ما یعد المناسب

عرض اموال
که زوال و انتقال ابن بذل و بخشش دست دریا
نوال منظور و مقصور باد ازین نسیج آفتاب زرتار
و نسیج سحاب گوهر بار اندوخته بحار و جبال و

ر و خته صبا و شمال از ریگ دریا در شمار بیشتر و از خاک
صحرا در تعداد کمتر کل شیئ تجاوز عن حده انقلب الی
ضده محاسب وهم حساب آن نداند محتسب عقل
احتساب آن نتواند آنچه بحذاقت رای جوهر
شناسان بحدس و تخمین باج کشور و خراج مملکت
بر آن قیمت نهند تفصیل آن را بدین اجمال بیان
توان کرد که روزی یکی از منشیان ابرو شناسان
کار زمین خدمت بوسید عرضه داشت که خدام
حرم حریم سلطنت از عدم مبالات قراضه
سیم و زر و قراضه لعل و گهر باسراف بر آب
و خاک ریزند از نخاله خاک و زباله خاشاک

وفضاله آب پاک چون کوه بدخشان و کنار
عمان مردم شهر لعل و گهر برند و سودها حاصل کنند
اگر در حفظ آن اشیا رسمی رود بصرفه و غبطه مقرون نسبت
فرمودیم نه تر از آن سود زیانست و نه خزاین ما را
از آن اسراف نقصان بدین قسمت و تهمت الزام
خدمتش در آستان اعلی پسند نیفتاد و رانده شد رعایت
حقوق خدمت را روزی از روزگارش
استعلامی رفت معلوم افتاد که با کمتری قوت و بیکاری
تمام است در طلبش اشارتی رفت در زی از ارباب
تجارت و اصحاب معاملت حاضر آوردند
از روزگارش پرسشی افتاد عرضه داشت که از آنگاه

از خاک و فضالهٔ آن آب پاک گشت و ثروتی تمام
یافته جوهری بازار معتبر و باز انگشت
نما صواب خویش نجات برده شکر نعمت بگفت و باز در
حدیث یافت علی الکمال قطعات جواهر بیبهای
بی‌بهایی که از خون شاهان رنگ گرفته
و از جان پاکان سنگ یافته بشرح قیمت جهان‌گیر
و متوطن قالهٔ شمشیر و تیغ را زد بازار جان زبان
جوهری تیغ قاطعت معدود و محدود است
اول دریای نور دوم و نور سیم تاج ماه چهارم کوه گیتی
پنجم اختر شب افروز ششم لولوی لالا هفتم چشمهٔ صفا هشتم
نگین جم نهم هفتهٔ زمان دهم مهر سلیمان

یازدهم کوه طور دوازدهم پرتو نور بر آن جملت از
خانهٔ تسمیه و زر و ساخته لعل و گهر که احصای آن
بهزار دفتر نگنجد و استقصای آن هیچ محضر نسنجد
بیت
بدریا و کان زر و گوهر نماند
که توقیع منشور ما برنخواند
اجمال را آنچه از ارباب
صناعت و صیاغت در ترکیب انضاف قدرت شد و
و سلاطین روم و ونک در ترتیب آن خجسته
زینت مجلس آسمان رتبت فرستاده اند سلطان
روم را هدایا ۲۱ تاج مرصع و اکلیل مکلل و کمر
اوزرهای گهر و حمایل محکم و تماثیل مشحون بلآلی
شاهوار و یواقیت آبدار شعر لا دی کنفیار و فی

الابصار یاقوته کجمر بعد ان یحمد و جمر قبل ان یجمد
در ترتیب زینت و صنعت صیغت انها که گویی
گوی شعری مولی ز عقد ثریا شعری آویخته و دره
بیضا بر ذره برنشانده سماک اختران ازان لعبت بوالعجب
کارهیا از شبابک آسمان اگر زند بالا سینه
عجب نیست و شمس زرگر در دکان کان در بند
شگفت نه جواهرخانه مبارکه که ازان بدایع مصرع گونی
چهار خانه دنیا و معدنست و از صنایع ایران
تخت خورشید است که از لولو رخشان و لعل
بدخشان و دیگر جواهر آبدار اتمام یافته مشحون
از ثوابت و سیار شعر تری الشمس ضیائت من

حلال لاله کالاح بدر من حلال نخیل و بر تخت
سلیمانی که حجاران سخت کار و استادان
نجبا آن را از سنگ مرمر بنیاد کرده بخشتی
از کوه یاقوت زرد کاسته با گوهری کان پرور
چون روح پاک از تن خاک برآورده بانواع هنر
و اصناف صور پیراسته بنا بر ثوابت شکل مثبت
و منیر و با قیام رباحین و اشجار نبت و شجر قوائم
زمین سکونش با کناف و ارداف دنو
دو استوار داشته تمامی نوک خامه از بهوش ازر
و بهزاد آب داده و نیش تیشه از جان مانی و فرهاد
پیوند نهاده در نبات و اشجار آن قوه نامیه

و در صورت اشکال آن افاضهٔ روح حیوانی و بسی
تخت سلیمانی ساختند ولی نه آن تختی که در دست
باد چون گوهر بر زمین و گو گردانست غدوها
شهر و رواحها شهر بل مانند حجر اسلام استلام و استلام
او را شهریاران هفت کشور و من استطاع
الیه سبیلا در هر شهری از هر شهر صباحا و رواحا
ازیشان را صبح و شام سجل طلبند و از مطیعان
آفتاب و ماه دلیل گیرند در ایوان بارگیش دولت
و دمنت و بوسه جای سلاطین روی زمین اللهم
شید ارکانه و ابداعوانه از ایجاد و اختراع بادشاهان
روس و فرنگ تصنعات جنس بلور است

دیگر

که بحمل فلک سپر از عمان و خزر چون بحری
از بحری جواز داده و از ساحل دریا بار بندر با
دریا بار بکر و بهنای گردون مدار چون حمل کوهی کو
نقل کرده اند نوعی از آن جنس تخت بلور است که تخت
اما پس مذکور لمعه نور است و تخته طور چون
فلک اطلس از رنگ بی رنگ و ساده و نشستن گاه صاحب
به تشابه فرع با اصل و تماثل ظل بذی ظل که مصرع
صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی بهرین
و ساده ولی رنگ و بوی عالم با بو و رنگ درو
مرتسم و صور نجوم افلاک درو منتسجم مبنی تصور ان ترکیب
و صورت را قوه مصوره عاجز و در تحریر او صانع

و اضلاع و اشکال ان اقلیدس عقل و مهندس
حواس را حیرت حاجز است **بیت**
دگر گردون در نهاد خود از ان عالیترم
کز نه همت منجمان به پیمایدش بطاس
و دیگر حوض بلور است که غواص اندیشه در لجه
تصنع ان مصنع خوض نتواند کرد از لطافت گویی
موج سراب است یحسبه الظمآن ماء چون بدو پیوندی
لم یجده شیئا در صحن بساط همایون محیطی مالامال
از اب بسیط سینی ها موجی شگرف و قعری ژرف
بیت چو موجی او را انگیزد فلک را نبود غوطه
چو دری او برانداز د جهان را بس بود زیور

و چراغ وارهای بلور مشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
در کاخ بلوری بصنعت حجره علمه چون عقد پروین
بسقف آسمان آئینه گون نگون **شعر**
کالمشتری وسط السماء معلق
و سناه مثل الزیبق الرجراج
یا دانهای شبنم که از سبزه و سنبل برخاسته از بیشه
اینهای افتاب اضاءت که از سقف و جدار او
احاطت جسته باحتباس جذب و استوار میل
فی جو السماء و جو الهواء چون لؤلؤ لالا متلالا
مانده و قطرات منجمد از ابر زرد در لاله و ورد در رشته

رسته او بخته   بلوراً اذا ابصرت منه صفائه
حسبت نجوم اللیل ذات سنا آیلا بانحنای
آینه **شعر** فکانما بدر از خیمه طالع
والمشتری بازائه یتقد
چون دریای آب و قرصهٔ آفتاب که بجام
جهان نما موسوم هر صفحه از آن صحیفه را از زنگار بست
حاکی از صور افلاکی و نقوش خاکی چون در او نظر
کنی اسرار روزگار بخوانی و احوال عالم کون و فساد
بدانی **بیت** ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند
کسیکه خدمت جام جهان نما بکند
وتیز بفکر دقیقه یاب تعیین اوقات

وتشخیص ساعات شبانه روز را از زناب
هیکل بهیات ذیل ترتیب و ترکیب کرده اند
علامات و آلات خبرتی برا و تعبیه ساخته و علامات
وبالنجم هم یهتدون کوبی آفتاب در سطح
مدارات زمان و خطوط استدارات مکان فلک
تدویر خویش را از خط شعاع و خیط ضیا محور
چرخش بسته دارد تا از جا مغرب بجا مشرق
کشاند و از حضیض زوال باوج کمالش رساند
چون شی که بحکم روح جنبد بحرکات طبیعی حیوانی
کوشش و دمی مروحه جنبان و پشه ران
دارد خرطومی توانا و چشمی بینا درین صنعت ماهری

بل ساحری کرده اند مصرع سامری کو تا ببیند
گوشمال لامساس و دیگر ظروف و اوانی
که پی آب در کمال لطف و صفا بر زلال شعر
فکانها قدح و لا خمر
و کانها خمر و لا قدح
همه جام است و نیست گویی آب
همه آب است و نیست گویی جام
از غایت نور و ضیا کشعاع ممازجة الهوا چون
آینه در برابر آفتاب خیرگی بخش ابصار زند و سطح
بزم همایون را چون ستاره بر سقف آسمان منتشر
در رشته و قطار اندر قطار و دیگر تصنعات

گوناگون

گوناگون که هیچ نو و کهن از بعد او تجدید
پذیرد صرف نظر از نو و کهن طرح بنیانی
که آثار ربانی عدل و احسان است کرده آمد بدلول
لکل بقاع دولة و لکل دولة بقاع عمارات مبارکات
که امارات خیرات است در همه بلدان ایران از مساجد
و مدارس و رباطات و قناطر و تعمیر روضات
مطهره است از دروب مرصع بجواهر
و صنادیق مکلل و ایوانها و گنبدهای منقوش بخشت
طلا بیت ز چوب طوبی ازا ساخته در
ز خاک جنت ازا کرده دیوار
و دیگر میناها از لعل و گهر پرداخته

از سیم و زر برونق شعایر اسلام و اعلای اعلام
شریعت سید انام علیه السلام ترکیب یافته و پرداخت
ابدا یافته از ده کرور متجاوز محاسبان دیوان خیرات را
ثبت دفاتر است و دیگر عمارات سلطنت و سرای
دولت سرای شوکت درخور قدرت جهانگشا
معماری استادان ستمارپیشه اقلیدس اندیشه
بمدلول ان آثارنا تدل علینا به بنیادی چون بنای
عدل محکم و بنای چون بنیاد دولت مستحکم و استوار
داشتیم خاصه خطه طهران که خط استوای ملک
وملت است و محط رحال دین و دولت از
کاخهای رفیع و باغهای وسیع کارم ذات العماد

التی لم یخلق مثلها فی البلاد و صحن روضه انست کعبه
امن و امان و قبله اسلام و ایمان بیت
ارم از روی او باطل نزهت
حرم از رفعتش نازل بمقدار
وزان باد بهشت از باطراف
روان آب حیات از در انهار
پایه تخت طوبی سایه و پایه آستان آسمان پایه اش
پادشاهان جهان را ملجأ و ملاذ و فرمان دهان زمان را
معاد و معاذ طوبی لهم و حسن مآب در تجدید و تعداد
کاخ و طاق و صفه و رواق و خلوات خاص و طبقات آسمان
مناص و میدان عرض سپاه و عرضه پیشگاه و ایوان

و بساتین بهشت آیین فلک تزیین و عمارت و دواوین
باید ساخت ارا که مشاهد و معاین افتد بداند
که چه مایه خزاین و دفاین در صرف ترتیب آنها در
آمد آثار سلطنت پایه استوار و امارات
شوکت را بنیانی برقرار است **بیت**

جاودان جای سرور و سور باد
تا ابد این جهان معمور باد

تعداد لشکر عدو شکر مؤید بالنصر و الظفر **شعر**

جیوش تری الهامات فوق سیوفهم
یطیر کما طار الشرار من الزند
لشکری ناکشیده قهر شکست
سپهی ناچشیده زهر فرار

پانصد هزار در شمار آیند که دویست
هزاران چون خیل انجم در موکب آفتاب ثابت
و سیار اند در تحویل سال متبدل و نوبت یکصد
هزار در نوبت و نگاه براحت حضر موقوف
و یکصد هزار در اردوی آسمان خرگاه
بخدمت نفر مامور و دویست و پنجاه هزار نفر در راس
الحد سرحدات ممالک چون پنج حواس هر ثغری پنجاه
هزار نفر پاس و حراس دارند و هر صد
را یک گردون توپ فلک آشوب قانون
و معین است پنجاه هزار نفر عمله توپخانه آتش خور را

متجلدان آتش کار در سلک نظام منتظم و مامور در
که در حدود ثغور نخجوان و آذربایجان و چند
عراقین عرب و عجم و ساحت سواحل و بنادر
فارس و عرصه خراسان و روضه استرآباد
و گرگان کافه بنیان مرصوص بحفظ و حراست
مخصوص اند در تشتت جمع فتنه ثبت دارند و در صدد
قمع و فساد ترصد کنند شعر

جیوش کان الحرب عاشقهم
اذا زارهم فدته بالخیل والرجل

بیت نوای پرواز زده نه سپهر
فروزنده گوهر ماه و مهر

فلک اختری آفریدی مرا
بشاهنشهی برگزیدی مرا
رفعت تو بر سرم افسر است
جهان در جهان لشکر و کشور است
بگیهان شهان پادشاهی توام
بدین پادشاهی گدای توام
بشاهان شاهی شهان درخور است
چه داند گدا کین شرف نادر است
مرا سرفرازی و پستی توی
که من نیستم هر چه هستی توی
چو بخشیدیم دولت این جهان

سحبانیهم بنعمت جاودان

اللهم فهم احسانک علی فیما بقی من عمری کما

احسنت الی فیما مضی منه

تمت رسالة کلام الملوک و ملوک الکلام

فی احسن الایام و هو یوم الثلثا یوم تلین الحدید

لداود علیه السلام و الداعی الی اتمامها شوق

لقاء احمد الملوک اسما و محمود السلاطین رسما

السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن

الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار خلد الله

ایام سلطنته و ابد الله زمان خاقنته بمحمد و عترته

اشرف البریة علی اهتمام عبد بن عبده الداعی

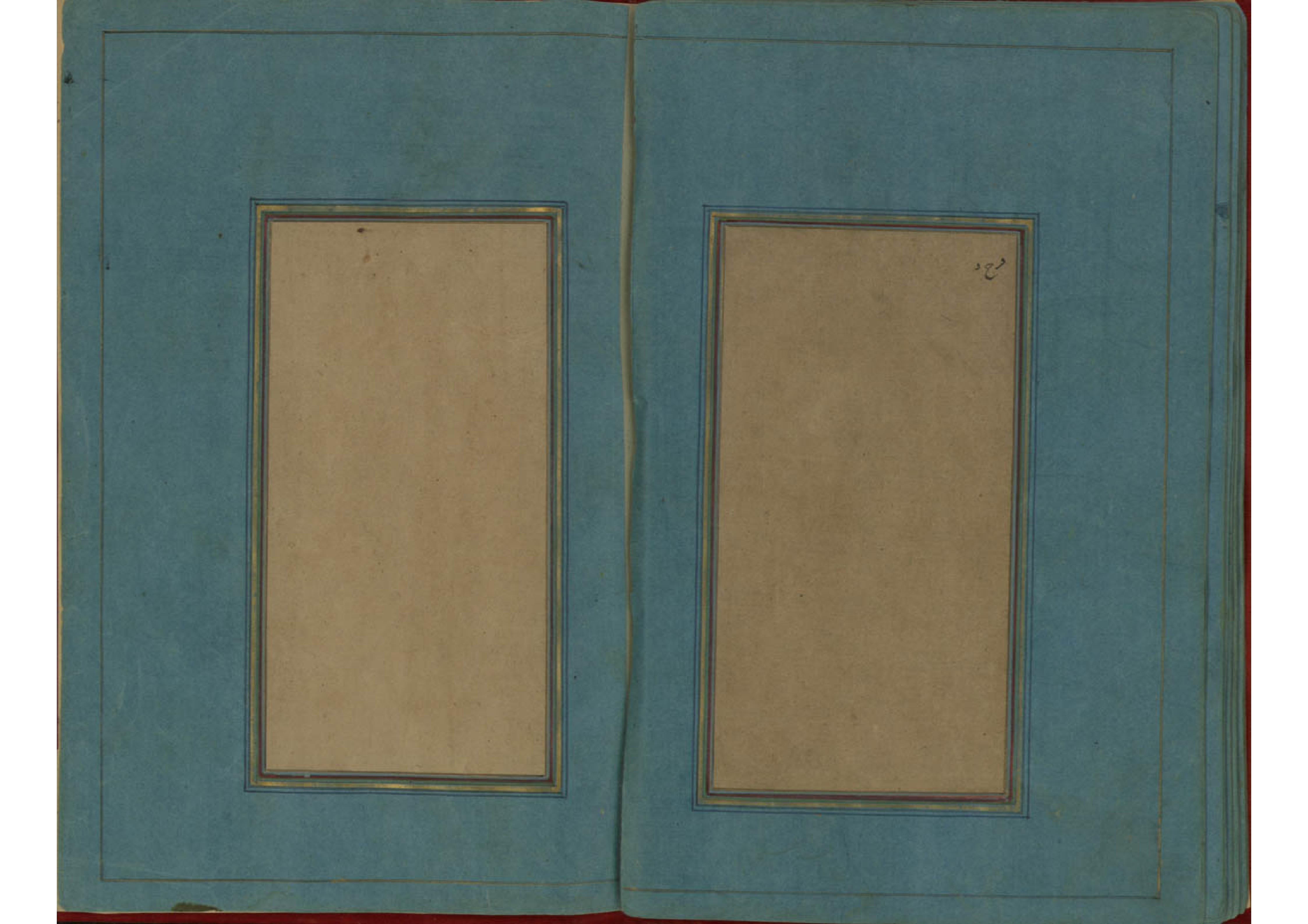
لابو دالدوله المجدیه محمد بن فضل الله الملقب

بمجد الدین الساوجی بتاریخ عشر الثالث من الشهر

السادس من العام الاول من العشر السابع

من المائة الثالث من الالف الثانی

من الهجرة النبی اعنی احدی و ستین و مأتین



رحد

